

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تاریخ فلسفه

فصلنامه علمی پژوهشی انجمن علمی تاریخ فلسفه

سال هفتم، شماره اول، تابستان ۱۳۹۵ [پیاپی ۲۵]

مدیر مسئول: آیت‌الله سیدمحمد خامنه‌ای
سردبیر: دکتر حسین کلباسی اشتری
مدیر اجرایی: مهدی سلطانی
ویراستار فارسی: فاطمه محمد
صاحب امتیاز: انجمن علمی تاریخ فلسفه
ناشر: بنیاد حکمت اسلامی صدرا
مترجم انگلیسی: دکتر رؤیا خویی
ویراستار انگلیسی: دکتر علی نقی باقرشاهی

اعضای هیئت تحریریه:

حمیدرضا آیت‌اللهی، استاد فلسفه دانشگاه علامه طباطبایی
عبدالرزاق حسامی‌فر، دانشیار فلسفه دانشگاه بین‌المللی امام خمینی
نصرالله حکمت، استاد فلسفه دانشگاه شهید بهشتی
رضا داوری اردکانی، استاد فلسفه دانشگاه تهران
محمدتقی راشد محصل، استاد فرهنگ و زبانهای باستانی دانشگاه تهران
احد فرامرز قراملکی، استاد فلسفه دانشگاه تهران
حسین کلباسی اشتری، استاد فلسفه دانشگاه علامه طباطبایی
سیدمصطفی محقق داماد، استاد حقوق دانشگاه شهید بهشتی
فتح‌الله مجتبایی، استاد ادیان و عرفان دانشگاه تهران
کریم مجتهدی، استاد فلسفه دانشگاه تهران

نشانی: تهران، بزرگراه رسالت، روبروی مصلاهی بزرگ تهران، مجتمع امام خمینی (ره)، ساختمان شماره ۱۲.

صندوق پستی: ۶۹۱۹ - ۱۵۸۷۵ **تلفن:** بگیری مقالات: ۸۱۵۳۲۲۱؛ اشتراک و فروش: ۸۱۵۳۵۹۴

مرکز تدوین: ۸۱۵۳۴۹۴؛ **نمبر:** ۸۸۴۹۳۸۰۳

www.mullasadra.org Email: SIPRIn@mullasadra.org

شاپا: ۲۰۰۸-۹۵۸۹

براساس ابلاغیه شماره ۳/۱۸/۵۴۷۳۳ مورخ ۹۲/۴/۱۹ کمیسیون نشریات علمی کشور، فصلنامه تاریخ فلسفه دارای درجه علمی پژوهشی است. این فصلنامه در پایگاه‌های: ISC, Philosopher's Index و noormags نمایه میشود.

سخن سردبیر.....	۵
تطور تاریخی و پیش‌انگاره‌های نظریه اصالت وجود در تحلیل خواجه نصیرالدین طوسی	
هاشم قربانی.....	۷
ناتمامیت تفسیر هایدگر از حقیقت افلاطونی؛ خوانشی انتقادی از آموزه افلاطون در باب حقیقت	
سعید بینای مطلق، سیدمجید کمالی.....	۳۵
فلسفه و شریعت در رساله الهیاتی - سیاسی اسپینوزا: در میانه ابن‌رشدگرایی و نص‌گرایی	
رضا نجف‌زاده.....	۵۳
بازخوانی حکمت اشراق سهروردی در پرتو الگوی فلسفی پی یرآدو؛ فلسفه بمنابہ روش زندگی	
امیرعباس علیزمانی، زهرا رستاخیز قصرالدشتی.....	۷۷
بررسی نگره بحران در نظر هوسرل و زمینه‌های آن در فلسفه قرن نوزدهم اروپا	
سیدمسعود سیف، افشین مؤذن.....	۹۷
ایده نظم در تاریخ فلسفه یونان: بررسی وجوه معرفتی - هستی‌شناختی نظم در فلسفه سیاسی افلاطون	
عبدالرسول حسینی‌فر، حمزه عالمی چراغعلی.....	۱۲۱
زندگی هماهنگ با طبیعت از نظر سه فیلسوف رواقی: سنکا، اپیکتوس و مارکوس اورلیوس	
محمدجواد اسماعیلی، سینا مشایخی.....	۱۵۵
لوگوس و حرکت در فلسفه هراکلیتوس	
رضا سیلمان حشمت، سیدمحمدرضا حسینی خامنه.....	۱۸۹



لوگوس و حرکت در فلسفه هراکلیتوس*

رضا سلیمان حشمت^۱
سیدمحمد رضا حسینی خامنه^۲

چکیده

هراکلیتوس غالباً بعنوان فیلسوفی شناخته میشود که قائل به حرکت و سیورورت در تمامی اشیاء است. او قائل به نوعی نبرد و کشمکش میان «اضداد» میباشد که مآلاً به وحدت میان آنها می انجامد. اما در مکتب او اصول ثابتی هست که کمتر به آن توجه میشود، مهمترین این اصول، لوگوس است که تعابیر دیگری - مانند آتش، خدا(تنوس) و غیره - نیز برای آن بکار میرود. لوگوس بنظر هراکلیتوس قانونی ثابت و الهی است که میان همه اشیاء هماهنگی برقرار میکند و بعقیده او «حکیم» کسی است که کلام لوگوس را بشنود و مطابق آن رفتار کند. بر همین اساس است که میتوان گفت که علاوه بر سیلان اشیاء این عالم، هراکلیتوس در فلسفه خود به وحدت و ثبات نیز معتقد میباشد.

کلیدواژه‌ها: نبرد اضداد، لوگوس، آتش، حرکت، سیلان، وحدت، ثبات

* * *

* مقاله حاضر مستخرج از پایان نامه دکتری میباشد.

۱. دانشیار گروه فلسفه دانشگاه علامه طباطبایی (نویسنده مسئول): soleymanh@atu.ac.ir

۲. دانشجو دکتری گروه فلسفه دانشگاه علامه طباطبایی؛ Reza1369@gmail.com

تاریخ دریافت: ۹۵/۴/۱۰ تاریخ تأیید: ۹۵/۶/۲



مقدمه

هراکلیتوس متفکر و فیلسوف سده پنجم قبل از میلاد، از اهالی افسس^۱ بود و به خانواده‌یی اشرافی تعلق داشت. او را شاگرد کسنوفانس^۲ دانسته‌اند که البته جای تأمل دارد؛ هرچند که در بعضی مسائل، احتمال تأثیرپذیری هراکلیتوس از او نیز هست. او را - چنانکه سیسرو گفته است - فیلسوفی تاریک و معماگو نامیده‌اند، زیرا سخنان وی هم بلحاظ دستور زبان و هم بلحاظ مضمون، مبهم و غامض است.^(۱) گفته میشود که او معاصر داریوش بوده و داریوش وی را به دربار خود دعوت نموده، ولی هراکلیتوس دعوت او را نپذیرفته است. دیوگنس لائرتیوس مینویسد که او با مردم شهر خود روابط گرمی نداشت و یکی از علل این سردی، آن بود که آنها دوست صمیمی وی (هرمودوروس) را که از طرفداران حکومت ایران بود، از حکومت خلع کرده و به شهر دیگری تبعید کرده بودند. این دو حکایت - در صورت صحت - میتواند نشان‌دهنده نوعی علاقه و ارتباط میان هراکلیتوس و فرهنگ و تفکر ایرانی باشد.^(۲)

آنچه غالباً بعنوان عقاید اصلی هراکلیتوس نقل میشود، اعتقاد او به حرکت و سیلان همه اشیاء، ستیز دائمی میان اضداد و مبدأ بودن آتش و امثال اینهاست. محور اصلی بحث نوشتار حاضر، بررسی لوگوس از نظرگاه هراکلیتوس است، اما از آنجایی که مسئله لوگوس با سایر اجزاء فلسفه او پیوند خورده، ابتدا بصورت اجمالی به امهات و اصول فلسفه وی میپردازیم و سپس به مبحث اصلی باز میگردیم.

قطعاتی شعر مانند از هراکلیتوس برجای مانده و به طرق گوناگونی ترتیب و شماره‌بندی شده است. عباراتی که ما در این پژوهش نقل میکنیم، براساس ترتیب دیلس - کرانتس (D.K) است که غالباً بدان استناد میشود.

نبرد اضداد

از جمله مهمترین و مشهورترین مباحث فلسفه هراکلیتوس، مسئله مجادله یا کشاکش و کشمکش اضداد^۳ است که با مبحث دیگری به نام حرکت و سیلان^۴ پیوند خورده است. از

1. Ephesus
2. Xenophanes
3. opposites
4. flux



نظر هراکلیتوس جدال و نبردی که بین اضداد صورت می‌گیرد، منجر به ایجاد حرکت میشود.^(۳) دیوگنس لائرتیوس بنقل از آیتیوس، عقیده هراکلیتوس را چنین بیان میکند:

... همه چیز بر اثر کشاکش اضداد^۱ بوجود می‌آیند... در میان اضداد، آنکه به پیدایی می‌انجامد جنگ و ستیزه نام دارد و آنکه منتهی به حریق جهانی^۲ میشود، صلح و توافق نامیده میشود...^(۴)

اما بهتر آن است که در عبارات خود هراکلیتوس بدنبال این مسئله باشیم تا به نتیجه‌گیری صحیحتری دست یابیم. هراکلیتوس در یکی از قطعاتش چنین می‌گوید: «تناقض، توافق است و از چیزهای ناموافق، زیباترین هماهنگی پدید می‌آید» (قطعه ۸).

در جای دیگر نیز می‌گوید:

«مردمان نمیدانند چگونه چیزی در عین جداشدگی، با خود سازگار است؛ هماهنگی کششهای متضاد بسان کمان و جنگ» (قطعه ۵۱).

«هماهنگی» که هراکلیتوس بدان اشاره میکند دارای جایگاه مهمی در فلسفه اوست که چندان مورد توجه قرار نگرفته و بنظر میرسد دقیقاً همان مسئله‌بی است که عدم درک درست آن منجر به بدفهمی اندیشه هراکلیتوس میگردد. این هماهنگی همان است که هراکلیتوس از آن به هماهنگی پنهان تعبیر میکند: «هماهنگی پنهان نیرومندتر از آشکار است» (قطعه ۵۴).

یکی دیگر از کلیدواژگانی که هراکلیتوس برای تبیین این نبرد و کشاکش اضداد از آن استفاده میکند واژه «جنگ»^۳ است: «باید دانست که جنگ در چیزها همگانی است و نزاع، عدل است و همه چیز از راه نزاع و ضرورت پدید می‌آید» (قطعه ۸۰).

«جنگ، پدر^۴ و پادشاه^۵ همه چیزهاست و بعضی را چون ایزدان آشکار کرده است و بعضی را چون آدمیان، بعضی را برده ساخته است و بعضی را آزاد» (قطعه ۵۳).

1. εναντιότητα
2. εκπρωσις
3. πολεμος
4. πατερ (بمنابه علت موجد)
5. Βασιλειος (بمنابه علت مبیقه)



جدال (دیالکتیک)

بنظر میرسد مسئله اضداد نزد هراکلیتوس تنها محدود به مبحث حرکت و سیلان نمیشود بلکه فراتر از آن، یک مسئله وجودشناختی و کلی است که عهده‌دار توجیه «کثرت» است. بتعبیر دیگر، اگر هراکلیتوس را قائل به نوعی جدال^۱ بدانیم، جدال او تنها جدال حرکتی نیست بلکه جدال وجودی نیز هست. طبق عبارات هراکلیتوس، تضاد صرفاً میان دو یا چند ضد (مانند سردی و گرمی یا شب و روز) برقرار نیست، بلکه در (درون) وجود هر شیء مستقل و منفرد نیز این جمع اضداد برقرار است؛ نمونه این جدال (دیالکتیک) وجودی، قطعه ۵۱ است که در آن مثال «کمان» و «چنگ» را بیان میکند و میگوید در این دو، کششهای متضاد باعث برقراری نوعی هماهنگی شده‌اند.

در برابر جدال وجودی، جدال (دیالکتیک) حرکتی است که آن را نیز در عباراتی از هراکلیتوس میتوان یافت مانند: «آنچه در ما هست یکی است: زنده و مرده، خواب و بیدار، جوان و پیر، زیرا اینها (بصورت) دگرگون شده، آنهایند و باز هم آنها (بصورت) دگرگون شده اینها» (قطعه ۸۸).

همانطور که در این عبارت مشاهده میشود، صفات متضادی به شیء واحد - که در این مثال انسان است - وارد میشوند و البته هر یک از صفات متضاد با وساطت «حرکت» با یکدیگر اتحاد پیدا میکنند و از اینرو این مثال با مثال چنگ و کمان (که ارتباطی با بحث حرکت ندارد) متفاوت است. در قطعه ۶۷ نیز هراکلیتوس نمونه دیگری از جدالی حرکتی را ارائه داده و میگوید: خدا، روز شب، زمستان تابستان، جنگ صلح و غیره است و سپس در ادامه میگوید: خدا مانند آتش است و هریک از این زوجها همانند بخورهایی هستند که در آتش ریخته میشوند و بدینصورت، آتش - که نماد خدا یا لوگوس است - جامع و محل اتحاد همه این اضداد میباشد. در این عبارت، خداوند ضامن این وحدت و ثبات شمرده شده است و در عبارت دیگر این نقش به طبیعت^۲ (که البته معنای آن کاملاً متفاوت از معنای امروزی و حتی معنای ارسطویی آن است) نیز نسبت داده شده است:

تلاش طبیعت نیز در پی اضداد است و از اضداد هماوازی پدید می‌آورد، نه از هماننها. همانگونه که در هر حال نر با ماده به هم گرد می‌آیند نه هر یک از آنها با همجنس خود و نخستین همبستگی از راه یگانگی اضداد روی

1. dialectic
2. φύσις

میدهد نه بوسیله هماندها... همبستگیها: کل و غیرکل، موافق و ناموافق،
همنوا و ناهمنوا، از همه یکی و از یکی همه (قطعه ۶۱).

در این عبارت، هراکلیتوس از ملموسترین مثال استفاده میکند که میتواند مسئله هماهنگی میان اضداد را بخوبی نشان دهد و آن مسئله تولید مثل است که نتیجه و محصول جمع میان دو ضد - یعنی نر و ماده- میباشد. در این مثال، نوع اضداد مورد اشاره، اضداد وجودشناختیند و (برخلاف برخی مثالها از قبیل شب و روز، زمستان و تابستان، سرد و گرم، خشک و تر و غیره که اضداد حرکتی هستند و یکی جایگزین دیگری میشوند.) اضدادی نیستند که به یکدیگر تبدیل شوند، زیرا نر و ماده هیچگاه تبدیل به یکدیگر نمیشوند، بلکه بر اثر آمیزش آنها، شیء جدیدی که در واقع، وضع مجامع (ستز) آنهاست بوجود می‌آید. (در مثال چنگ و کمان نیز با چنین اضدادی روبرو بودیم).

وحدت اضداد

همانگونه که بیان گردید کشمکش میان اضداد منجر به وحدت و اتحاد آنها میگردد. نزد هراکلیتوس با سه قسم وحدت اضداد روبرو هستیم: قسم اول را میتوان اضداد «اضافی» و «نسبی» خواند؛ چرا که در اتصاف شیء به آنها بتعبیر منطقدانان، شرط وحدت اضافه رعایت نشده است و آنچه باعث جمع شدن این اضداد شده چشمپوشی از اضافه و نسبتی است که میان آنها و موجودات دیگر برقرار است؛ بعنوان مثال، هراکلیتوس میگوید: «خوکها گل را دوست دارند» (قطعه ۱۳) و یا «خران، آشغال را بیشتر از زر دوست میدارند» (قطعه ۹) و یا «دریا خالصترین و آلوده‌ترین آب است: برای ماهی قابل شرب و سالم است، برای انسانها غیرقابل شرب و مضر است» (قطعه ۶۱). در این مثالها گل، زباله و طلا در نسبت با برخی موجودات، مطلوب و در تناسب با برخی دیگر نامطلوب است.

قسم دوم اضداد را میتوانیم با توجه به مثالهایی که هراکلیتوس می‌آورد (از قبیل عمل نوشتن، چنگ و کمان، نر و ماده)، اضداد وجودشناختی بنامیم که مربوط به اجزاء یک کل در زمان واحدند و منجر به یک جدال وجودی و غیرحرکتی (ایستا) میشوند و دقیقاً همین کشمکش آنها، ثبات و هماهنگی در کل شیء را موجب میگردد. از مثالهای این قسم، میتوان قطعه ۶۱ را که رابطه اضداد را به رابطه نر و ماده تشبیه میکند و یا قطعه ۵۱ را که کششهای متضاد در چنگ و کمان را موجب هماهنگی برمی‌شمرد و یا قطعه ۵۹ را که بیان

۱۹۳



سال هفتم، شماره اول
تابستان ۱۳۹۵
صفحات ۱۸۹-۲۰۷

رضا سلیمان حشمت، سیدمحمدرضا حسینی خامنه؛ لوگوس و حرکت در فلسفه

میدارد عمل نوشتن راستی و کجی را ترک میکند (در کل خط، راستی را و در شکل هر حرف، کجی را) مورد اشاره قرار داد.

قسم سوم اضداد، اضداد دیالکتیکی حرکتی است که در آن اضداد واجد نوعی جدال و دیالکتیک **پویا** (در مقابل دیالکتیک مربوط به قسم دوم اضداد که دیالکتیک ایستا بود) هستند که در زمانهای مختلف بر شیء واحدی وارد میشوند نه در زمان واحد و آنچه باعث حکم به وحدت و اجتماع این اضداد با یکدیگر میشود در نظر نگرفتن زمان آنهاست. (در واقع شرط وحدت زمان در اجتماع دو نقیض رعایت نشده است)؛ برای مثال میتوان به قطعه ۸۸ که میگوید: «آنچه در ما هست یکی است: زنده و مرده، خواب و بیدار، جوان و پیر و غیره» و یا قطعه ۶۷ که میگوید: «خدا، روز شب، زمستان تابستان، جنگ صلح و غیره است» اشاره کرد. این اضداد، اضدادی هستند که تنها در پی یکدیگر می آیند و نه در پی چیزی دیگر؛ بعنوان مثال، سردی و گرمی یا شب و روز همواره متعاقب هم می آیند. اکنون که معنای «اضداد» و وحدت آنها نزد هراکلیتوس روشن گردید، بهتر میتوان مسئله حرکت و تغیر - و یا آنچه نامش را قول به سیلان نزد هراکلیتوس نهاده اند - بررسی کرد.

حرکت و سیلان

آنچه غالباً به هراکلیتوس نسبت داده میشود این است که او معتقد به تغیر دائمی اشیاء بوده است. بنظر میرسد یکی از مهمترین دلایل شکلگیری این عقیده، سخنان افلاطون و ارسطو باشد. افلاطون در *کراتیلوس* میگوید: «هراکلیتوس میگوید که همه چیز در گذر است و هیچ چیز برجای نمیماند در حالی که موجودات را به رودخانه‌یی جاری تشبیه میکند».^(۵)

او در رساله *تئتوس* نیز نظریه‌یی را به هراکلیتوس، پروتاگوراس، امپدوکلس و تمام فلاسفه به استثناء پارمنیدس نسبت میدهد و آن اینکه همه چیز، نسبی و در حرکت است و نمیتوان گفت که اشیاء هستند بلکه باید گفت اشیاء میشوند و در حال صیورندند.^(۶)

۱۹۴ ارسطو نیز در کتاب *طوبیقا* قول به متحرک بودن همه اشیاء را به هراکلیتوس نسبت میدهد^(۷) و در کتاب *در آسمان* نیز میگوید که هراکلیتوس معتقد به یک فرایند تخریبی متغیر است که در هر لحظه جهت متفاوتی به خود میگیرد و هیچ پایانی ندارد.^(۸)

اما بهتر است برای قضاوت در اینباره به عبارات خود هراکلیتوس مراجعه کنیم. بنظر میرسد مهمترین قطعاتی که منجر به پیدایی چنین تصویری درباره هراکلیتوس شده سه قطعه‌یی باشد که در آنها از واژه «رودخانه» استفاده شده و سپس قطعه ۹۰:

- «کسانی که در یک رودخانه گام مینهند، آبهای دیگر و دیگری بر رویشان جریان دارد» (قطعه ۱۲).

- «ما در یک رودخانه هم پا میگذاریم هم پا نمیگذاریم، ما هم هستیم، هم نیستیم» (قطعه ۴۹ الف).

- «نمیتوان دوبار در یک رودخانه پای نهاد...» (قطعه ۹۱).

نکته‌یی که باید بدان توجه داشت، آن است که هر یک از این عبارات را فرد متفاوتی روایت کرده است. عبارت اول را کلثانتس (از قول آریوس دیدموس و او از قول اوزیبوس) نقل کرده است. عبارت دوم را هراکلیتوس هومریکوس و عبارت سوم را پلوتارک روایت کرده است.^(۹)

بنابراین، این احتمال وجود دارد که هر سه این عبارات ریشه در یک عبارت داشته باشند و از آنجایی که در میان این عبارت، عبارت اول قرابت بیشتری به ادبیات و سخن هراکلیتوس دارد^(۱۰)، میتوان چنین تصور کرد که دو عبارت دوم و سوم، تغییر شکل یافته عبارت اول (یا همان قطعه ۱۲) باشند. این نتیجه‌یی است که مارکویچ^۱ و کرک میگیرند و البته سابقه آن به راینهارت^۲ میرسد.^(۱۱) پس این احتمال وجود دارد که آنچه افلاطون، ارسطو و ناقلان عبارات دوم و سوم به هراکلیتوس نسبت داده‌اند نتیجه سوء برداشت نسبت به عبارت اول (قطعه ۱۲) باشد. اما بهتر آن است که ما اساس پژوهشمان را بر این فرض قرار ندهیم، هر چند که این احتمال را نیز در نظر داریم. اگر بخواهیم این سه عبارت را بصورت جداگانه بررسی کنیم، باید بگوییم هر سه، حقیقت و واقعیت حرکت و تغیر را به رسمیت میشناسد، لیکن عبارت سوم (قطعه ۹۱) لحن تندتری نسبت به دو عبارت دیگر دارد؛ از این حیث که هیچ جایی برای ثبات و سکون باقی نمیگذارد، در حالی که دو عبارت نخست اینگونه نیستند. عبارت اول (قطعه ۱۲) به جنبه متغیر رودخانه اشاره دارد و نسبت به جنبه ثابت آن ساکت است. عبارت دوم (قطعه ۴۹) هم به جنبه متغیر اشاره دارد و هم به جنبه ثابت؛ هر کدام از ایجابها اشاره به جنبه ثبات و هر یک از سلبها اشاره به جنبه متغیر رودخانه دارند. اما عبارت سوم (قطعه ۹۱) نه تنها به جنبه متغیر پرداخته بلکه صریحاً جنبه ثابت را انکار میکند و میگوید آن رودخانه در لحظه بعد، بکلی رودخانه دیگری است!

۱۹۵

1. Marcovich
2. Reinhardt



سال هفتم، شماره اول
تابستان ۱۳۹۵
صفحات ۱۸۹-۲۰۷

رضا سلیمان حشمت، سیدمحمد رضا حسینی خامنه؛ لوگوس و حرکت در فلسفه

برخی نیز این احتمال را داده‌اند که رودخانه هراکلیتوس نه نماد همه اشیاء بلکه نماد اشیائی است که هویت آنها جز با سیلان و تغییر تحقق پیدا نمی‌کند؛ همانطور که اگر رودخانه حرکتی نداشته باشد، دیگر رودخانه نیست. بعبارت دیگر، آنها معتقدند هراکلیتوس دو نماد را در کنار یکدیگر قرار داده است: یکی رودخانه که نماد اشیائی است که حرکت، ذاتی آنهاست و دیگر انسانی که در رودخانه پای می‌گذارد و نماد اشیائی است که ثابتند.^(۱۲)

در هر صورت، آنچه مسلم است آن است که هراکلیتوس وجود حرکت را پذیرفته و عبارت یا عبارات رودخانه وی اشاره به همین مطلب دارند. قطعه ۹۰ نیز که از مبادله آتش در تمام اشیاء سخن می‌گوید، هرچند اشاره مستقیمی به بحث حرکت ندارد، اما از آنجایی که از مبادله اشیاء با یکدیگر سخن می‌گوید، مسلماً این مبادله، مستلزم تغییر در اشیاء یا همان حرکت است که هراکلیتوس اصطلاح «راه بالا و پایین» را نیز برای آن به کار گرفته و می‌گوید که راه بالا و پایین یکی است (قطعه ۶۰).

در قطعات ۳۰ و ۳۱ نیز سخن از دگرگونیهای آتش است. در قطعه ۳۰ می‌گوید: جهان، آتشی است که همیشه بوده و خواهد بود و اینکه به اندازه‌هایی فروزان و به اندازه‌هایی خاموش است. در مجموع بنظر میرسد قطعات ۳۰، ۳۱، ۶۰، ۷۶، ۹۰ و ۱۲۶ دارای ارتباط وثیقی با یکدیگرند و یکدیگر را بخوبی توضیح می‌دهند. صحبت از راه به بالا و پایین است. آنچه از آتش می‌آید در راه پایین است و آنچه بسوی آتش می‌رود به راه بالا می‌رود. اگر این مطلب را ماده‌انگاران در نظر بگیریم، باید همچون تئوفراستوس و دیوگنس لائرتیوس آن را نوعی ترقیق و تغلیظ بدانیم که میان عناصر اربعه رخ می‌دهد.^(۱۳) اما از آنجایی که دلیلی در دست نداریم که هراکلیتوس ماده‌انگار بوده، این احتمال را نیز در نظر می‌گیریم که واژه آتش برای او معنایی فراتر از آتش مادی داشته باشد. زیرا این چندان معقول بنظر نمی‌رسد که کسی آتش مادی را تبیین‌کننده و توجیه‌کننده هستی تمام کائنات بداند. در اینصورت باید کاربرد واژه آتش را در معنایی نمادین بدانیم. پس ما از یکطرف با «راه بالا و پایین» روبرویم و از طرف دیگر با «مبادله آتش» و تبدیلات عناصر و طبایع.

۱۹۶ اصطلاح «راه به بالا و پایین» را تنها در عبارت ۶۰ می‌بینیم و دیگر صحبتی از آن و ارتباط آن با تبدلات آتش در عبارات خود هراکلیتوس نیست، اما توضیحی که دیوگنس لائرتیوس درباره آن می‌دهد و آن را مترادف با تغییر و تبدل عناصر می‌گیرد بنظر قانع‌کننده می‌رسد، البته نه لزوماً بمعنای ماده‌انگاران آن. پس میتوان چنین فرض کرد که هرچه یک شیء بسمت آتش خالص پیش رود، راه به بالا را طی کرده و

هرچه از آتش دور شود، راه به پایین را طی کرده است، زیرا همانطور که کمی بعدتر خواهیم گفت، آتش فراتر و بالاتر از همه اشیاء است، هرچند که در تمام اشیاء حلول و بتعبیری حضور دارد. ما در هراکلیتوس با یک قوس صعود و یک قوس نزول آتشین روبرو هستیم و جهان یک مسیر دورانی را طی میکند که متشکل از این دو قوس است، همانگونه که خود او نیز به مدور بودن عالم اشاره میکند: «در محیط یک دایره آغاز و پایان یکی است» (قطعه ۱۰۳).

اما نکته‌ی که تا اینجا بدان پرداخته نشد، مسئله ارتباط میان مبحث اضداد و مبحث حرکت است. همانطور که پیشتر گفته شد، هراکلیتوس تأکید ویژه‌ی بر مسئله اضداد دارد و اینکه جهان را بصورت دو قطبی و مجموعه‌ی از اضداد میداند که در قالب زوجهایی در برابر یکدیگر قرار گرفته‌اند و میان هر دو ضدی نوعی جنگ و نزاع برقرار است. کشمکش اضداد، امر خجسته و میمونی است که منجر به پیدایی یک «هماهنگی پنهان» در کل یک شیء واحد و یا کل عالم میگردد.^(۱۴) از طرف دیگر، اضدادی را که هراکلیتوس از آنها نام میبرد و میان آنها قائل به اتحاد است، منقسم بر سه نوع است که گفتیم نوع آخر آن اضدادی هستند که در دو زمان مختلف بر یک شیء واحد وارد میشوند؛ مانند سرما و گرما و یا روز و شب که از اجزاء زمانند ولی با یکدیگر جمع نمیشوند و همیشه تعاقب دارند و البته این اضداد بصورت زوج میباشند و هیچ شق ثالثی ندارند.

بنظر میرسد در فلسفه هراکلیتوس آنچه زمینه‌ساز حرکت اشیاء است وجود همین نوع اضداد است؛ یعنی اضداد نوع سوم که بصورت یک پیوستار تحقق مییابند؛ بعنوان مثال، هیچ مرز روشن و دقیقی نمیتوان میان سرما و گرما و یا روز و شب؛ یافت چنانکه بتعبیر فلاسفه اسلامی اینها مقول به تشکیکند و هر نقطه‌ی از آنها را که در نظر بگیریم، از هر دو ضد بهره‌ی دارد و تنها از طریق وضع و قرارداد است که میتوان مرز روشنی میان آنان کشید. همانطور که گفتیم هراکلیتوس میان این نوع از اضداد نیز قائل به وحدت و اتحاد است و از هر تعبیر مشابهی نیز پرهیز میکند؛ بعنوان مثال او به هسودوس که معتقد است روز از شب زاییده میشود طعنه میزند که وی هرچند آموزگار بیشتر مردمان بود، اما نمیدانست که روز و شب یکی است.^(۱۵)

پس هراکلیتوس به نوعی از اضداد معتقد است که هرگز در زمان واحد با هم جمع نمیشوند، با این حال آنها را متحد و واحد میداند و بنظر میرسد تنها عامل و اصلی که میتواند توجیه‌کننده وحدت این اضداد باشد، اصل «لوگوس» است که



مانند خمیره و ماده‌یی پذیرای همه اضداد می‌باشد. در مثال آتش و بُخورها که در قطعه ۶۷ آمده بخوبی میتوان این تصویر را مشاهده کرد. البته این بدان معنا نیست که «لوگوس» یک اصل منفعل و هیولانی باشد، بلکه اگر تفسیر رواقیان - و برخی معاصران مانند هایدگر - را بپذیریم باید لوگوس را یک «اصل فعال» بدانیم. در حقیقت، لوگوس است که خود را در قالب همه این اضداد متجلی می‌سازد و اضدادی را که بواسطه زمان، میانشان اختلاف افتاده - و گویی به قسر و جبر، وحدتشان را از دست داده‌اند- بواسطه حرکت، از نو متحد میگرداند.

پس هراکلیتوس نیز همانند هگل - و البته قرن‌ها پیش از او - تضاد را برسمیت شناخته و آن را عامل و سبب حرکت میدانند. در حقیقت دو ضد مانند دو قطب آهنربا هستند که دقیقاً بجهت همین اختلاف، یکدیگر را جذب میکنند و میل به وحدت دارند و همین میل باعث حرکت آنها و بمنزله نیروی محرکه حرکت اضداد است. در قطعه ۸۸ تبدل هر جفت از اضداد (نوع سوم) به یکدیگر دلیلی بر یکی بودن آندو دانسته شده است. مسئله مهمی که در مبحث حرکت مطرح میشود، مسئله ثبات است و اینکه آیا حرکت نزد هراکلیتوس بگونه‌یی است که نافی هرگونه ثبات است و یا اینطور نیست و اگر جایی برای ثبات یافت میشود سؤال دیگری مطرح خواهد شد و آن اینکه میان حرکت و ثبات کدامیک اصالت دارند؟ بنظر میرسد وقتی صحبت از حرکت است، دو معنا از آن اراده میشود: گاهی منظور از آن، حرکت عَرَضی و ظاهری است که در طبیعت با آن مواجه هستیم و این حرکت قابل تجربه حسی است و مسلماً هیچ انسانی چنین حرکتی را انکار نمیکند. ولی گاهی مراد از حرکت، حرکتی نامحسوس است که در ذات و جوهر اشیاء صورت میپذیرد و قابل تجربه حسی نیست. هراکلیتوس وقتی از تبدل اضدادی همچون شب و روز یا سرما و گرما سخن میگوید به نوع اول حرکت اشاره دارد و در ورای این حرکات، قائل به امر ثابتی نیز هست که اساس و تکیه‌گاه این حرکات است و آن همان، لوگوس یا تئوس و نماد آنها یعنی آتش است. آنچه از عبارات هراکلیتوس برمی‌آید آن است که او علاوه بر حرکت بیرونی و ظاهری، به یک حرکت و تنش درونی نیز قائل است که به هیچوجه نمیتوان آن را دید. این تنش و جدال میان اضدادی است که آنها را اضداد نوع دوم و اضداد وجودشناختی نامیدیم که هراکلیتوس برای توصیف آنها از مثال چنگ و کمان و امثال آن استفاده میکند. در قطعه ۳۰، ۳۱، ۹۰ که به تبدلات آتش اشاره شده، تأکید ویژه‌یی بر روی اندازه‌ها و نسبتها میشود و این مسلماً بی‌ارتباط با یکی از معانی لغوی لوگوس یعنی «اندازه و نسبت» نمیتواند باشد (بعقیده غالب شارحان، آتش،

۱۹۸



سال هفتم، شماره اول

تابستان ۱۳۹۵

نماد لوگوس است). پس وقتی هراکلیتوس مقادیر آتش در همه عالم را دارای نسبتی معین و ثابت میدانند، در حقیقت عهده‌دار این نسبت همان لوگوس است و بعقیده او در همه تبدلات، نسبت کل یا لوگوس هیچ تغییری نمیابد.

پس در پاسخ به سؤال اول که مطرح کردیم باید بگوییم حرکت نزد هراکلیتوس به هیچوجه نافی و طارد ثبات نیست. زیرا حتی به فرض اینکه عبارات مربوط به رودخانه را دلیل بر حرکت و سیورورت تمام اشیاء بدانیم - که البته تعمیمی نارواست - باز هم اموری هستند که ثابتند، مانند مقدار کل آتش و یا آفریدگار که بگفته خود او محل جمع اضداد است و از اینرو نمیتواند حرکتی داشته باشد. این نکته مهمی است که بعقیده هراکلیتوس اضداد تنها در خداست که وحدت میابند و نه در اشیاء جزئی دیگر (و اگر در اشیاء دیگر نیز اینچنین باشد این بواسطه وحدت با لوگوس است). در قطعه ۶۷ نیز که گفته میشود خداوند شب - روز و سرما - گرما و غیره است، شاهد این هستیم که اضداد نوع سوم بدون هیچ فاصله و حروف عطف یا فصلی به یکدیگر پیوسته‌اند که این تأکیدی مؤکد بر وحدت اضداد است و چون مبتدای این جمله، «خدا» است میتوان نتیجه گرفت اشیاء دیگر چنین جامعیتی نسبت به اضداد ندارند. نتیجه دیگری که میتوان گرفت آن است که در خداوند حرکت راه ندارد و او ثابت محض است، زیرا اضداد نوع سوم که مسبب حرکتند در ذات او با یکدیگر وحدت یافته‌اند و هیچ عاملی - از جمله زمان - آندو را از هم جدا نساخته است تا برای کسب وحدت نیاز به حرکت داشته باشند.

پس هرچند هراکلیتوس را فیلسوفی اصالت حرکتی میدانند، اما این تنها مبتنی بر ادعای افلاطون و ارسطو و متکی بر قطعات موسوم به قطعات رودخانه است که از آن سخن رانندیم. هرچند او به دفعات از تبدلات و تغییرات سخن گفته است، اما این تغییرات را بر اصولی ثابت بنا نموده که نامهای مختلفی از قبیل آتش، خدا، لوگوس و طبیعت دارد. لوگوس الگویی عقلانی است که همه چیز مطابق آن پدید می‌آید (قطعه ۱)، منادی وحدت است (قطعه ۵۰) و - بنا به شواهدی - پدید آورنده «هماهنگی پنهانی» است که هراکلیتوس در قطعه ۵۴ از آن یاد میکند.^(۱۶)

۱۹۹

در قطعه ۸ گفته میشود که تناقض، توافق است و از چیزهای ناموافق زیباترین هماهنگی پدید می‌آید. در قطعه ۱۰ هماهنگی، محصول اضداد و فعل طبیعت برشمرده میشود و در قطعه ۵۱ نیز تعبیر «هماهنگی کششهای متضاد» بکار رفته است. این واژه «هماهنگی» که دائماً تکرار میگردد، همان وجه ثبات پدیدارها و لوگوس است. چون هراکلیتوس در قطعه ۵۴ هماهنگی پنهان را زیباتر از هماهنگی



رضا سلیمان حشمت، سیدمحمد رضا حسینی خامنه؛ لوگوس و حرکت در فلسفه

آشکار (ظاهری) میدانند و این هماهنگی پنهان همان امر ثابتی است که حرکت مبتنی بر آن است. از اینرو میتوان دریافت که نزد او ثبات، اصالت دارد، نه تغییر. اگر این هماهنگی و نظم کلی حاکم بر تغییرات، خودش دستخوش سیورورت گردد، دیگر دارای هماهنگی نیست، زیرا خود آن برای سیورورتش نیاز به الگو و هماهنگ‌کننده دیگری خواهد داشت و این منجر به تسلسل میشود.

پس ما در برابر دو نوع حرکت که ذکر شد با دو نوع ثبات روبرو هستیم: یکی ثباتی که برآیند و حاصل جدال و کشمکش درونی اضداد در اشیاء است. این ثبات یک ثبات ظاهری و محسوس است که در اشیاء میبینیم در حالی که تنش درونی آن شیء را نمیبینیم. دیگری ثباتی که مبنا و نظم‌دهنده حرکات اشیاء است؛ چه حرکات ظاهری اشیاء مانند حرکت رودخانه‌ها و چه حرکات ذاتی و درونی آنها. آنچه نزد هراکلیتوس اهمیت و اصالت دارد نوع دوم ثبات است که لوگوس عهده‌دار آن است.

نکته مهم دیگری که ذکر آن در مبحث حرکت ضروری است آن است که برخی چنین فرض کرده‌اند که مراد هراکلیتوس از حرکت و سیلان همه اشیاء، حرکت و سیلان همه عالم وجود است و به همین سبب او را در مقابل پارمنیدس قرار داده‌اند، در حالی که این تنها یک فرضیه است و آنچه از عبارات این فیلسوف برمی‌آید این است که تنها محسوسات در معرض حرکتند.^(۱۷)

لوگوس

از مجموع قطعات هراکلیتوس میتوان چنین نتیجه گرفت که او به حقیقتی بنام «لوگوس» اعتقاد دارد که جهانشمول، مشترک میان موجودات، الهی و سرمدی است و ضامن وحدت بنیادین اشیاء است. میتوان آن را قانون هستی و قاعده مشترک همه اشیاء دانست که بدانها نظم میبخشد. اگر انسانها صرفاً به فهم شخصی خود تکیه کنند، آن را درنمیابند و همواره در عالم کثرات بسر خواهند برد، اما اگر به لوگوس (که امری کلی و مشترک است) گوش کنند و آن را با گوش جان نپوش کنند، همه اشیاء را بصورت یک کل واحد خواهند یافت.

مسئله مهم در خصوص لوگوس، مسئله حلول و تعالی آن است. نباید لوگوس هراکلیتوس را مستقر در عالمی متعالی و کاملاً مفارق از اشیاء تلقی کرد، بلکه از عبارات وی چنین برمی‌آید که لوگوس، در عین تعالی، حال و ساری در تمام اشیاء

است و به هدایت آنها میپردازد.^(۱۸) وقتی لوگوس را مترادف با خدا بگیریم - که اغلب شارحان این کار را کرده‌اند - این اتحاد با اشیاء، نام همه خداانگاری^۱ به خود میگیرد (البته نه لزوماً در معنای شرک‌آمیز آن). خدا یا لوگوس که همان آتش نخستین است، همه اشیاء را از خود، با قدرت خود و بر طبق قانون درونی خود شکل میدهد. این تصور از خدا، بسیار نزدیک به تصویری است که بعدها رواقیان - تحت تأثیر هراکلیتوس - از خدا داشتند.

الف) معنای لغوی

«لوگوس» واژه‌ی است که هراکلیتوس برای نخستین بار در تاریخ فلسفه، استفاده فلسفی و اصطلاحی از آن کرد، اما این بدان معنا نیست که تا پیش از او مورد استفاده قرار نمیگرفته است. واژه لوگوس^۲ که از فعل «لگو»^۳ مشتق شده است، دارای طیف وسیعی از معانی است که میتوان اهم این معانی را ذیل سه عنوان «کلام»، «عقل» و «نسبت» دسته‌بندی کرد. معنای نخستین و اصلی لوگوس، «نهادن»^۴ است.^(۱۹) معانی دیگر آن عبارتند از: جمع کردن^۵، حساب کردن، شرح و بیان علت، قول، نطق، کلام و امر، اندازه، نسبت، رابطه، اصل^۶ و قاعده^۷ عقل.^{۸(۲۰)}

معنای اول - یعنی جمع کردن - همان معنایی است که هایدگر بسیار بر روی آن تأکید دارد و حتی در تبیین پدیدارشناسی خود نیز از آن سود جسته است.^(۲۱) بنظر میرسد هراکلیتوس به اکثر این معانی، بخصوص «عقل»، «کلام» و «نسبت» نظر داشته است؛ بعنوان مثال در قطعات ۱، ۲ و ۵۰ لوگوس بمعنای عقل و - تا حدودی - کلام بکار رفته است. در قطعه ۳۱ و ۱۱۵ بمعنای نسبت و اندازه و در قطعه ۱۰۸ بمعنای قول و کلام آمده است. البته ترجمه‌های گوناگونی از واژه لوگوس در هر یک از این عبارات صورت گرفته که معنای آنها را تا حدودی تغییر میدهد. اما آنچه روشن است این است که هراکلیتوس گاهی «لوگوس» را بصورت مفرد می‌آورد و آن زمانی است که منظور او

1. Pantheism
2. λόγος
3. λόγῳ
4. to lay
5. to collect, to gather
6. principle
7. formula
8. reason

۲۰۱



رضا سلیمان حشمت، سیدمحمد رضا حسینی خامنه؛ لوگوس و حرکت در فلسفه

سال هفتم، شماره اول
تابستان ۱۳۹۵
صفحات ۱۸۹ - ۲۰۷

همان عقل جهانشمول واحد است و گاهی لوگوس را بصورت مضاف یا جمع می‌آورد که اشاره به لوگوس اشیاء جزئی است؛ یعنی بهره آنها از عقل کلی و مقدار و نسبت اشیاء.

ب) معنای اصطلاحی

عده‌یی از شارحان هیچگونه معنای اصطلاحی برای لوگوس هراکلیتوس قائل نیستند و معتقدند مراد وی، معانی لغوی آن از قبیل کلام، نسبت و غیره بوده است.^(۲۲) کسانی که منکر معنای اصطلاحی لوگوس در هراکلیتوس هستند، بعضاً معتقدند واژه «لوگوس» به مرور زمان و بویژه در فلسفه رواقی معنای پرنگی به خود گرفته است و به همین دلیل برخی گمان کرده‌اند در فلسفه هراکلیتوس نیز همین معنا را داشته است.^(۲۳) بخصوص که رواقیان احیاگر فلسفه هراکلیتوس و بسیار متأثر از او هستند. با این حال اغلب شارحان به چنین معنای اصطلاحی در فلسفه هراکلیتوس قائلند.

ما ابتدا به بررسی قطعاتی می‌پردازیم که هراکلیتوس در آنها واژه «لوگوس» را بصورت مفرد و در معنای آن حقیقت جهانشمول واحد بکار برده است تا از این طریق، مراد او از لوگوس روشن گردد. در قطعه اول چنین آمده است:

از این لوگوس که هستنده‌یی جاویدان است، آدمیان ناآگاهند، چه پیش از آنکه آن را بشنوند چه هنگامی که آن را برای نخستین بار بشنوند. هرچند همه چیز مطابق با این لوگوس پدید می‌آید، ایشان چونان کسانی نآزموده‌اند حتی هنگامی که گفته‌ها و کرده‌ها را آنگونه می‌آزمایند که توصیف می‌کنم و هرچیز را موافق طبیعت آن جدا می‌سازم و بیان می‌کنم که چگونه هست. اما دیگر آدمیان هنگام بیداری فراموش می‌کنند که چه می‌کنند درست همانگونه که فراموش می‌کنند در خواب چه کرده‌اند. (قطعه ۱)

این قطعه و قطعه ۵۰ مهمترین قطعاتی هستند که لوگوس را توصیف می‌کنند. نکته اول درباره این قطعه آن است که لوگوس را امری شنیدنی معرفی می‌کند و ۲۰۲ اینکه آدمیان حتی پس از شنیدن هم آن را در نمی‌یابند. پس لوگوس در اینجا بمعنای چهارمی که ذکر کردیم - یعنی کلام و نطق - بسیار نزدیک میشود و البته لزوماً منحصر در این معنا نیست و میتواند معنای «عقل» یا دیگر معانی را نیز در دل خود داشته باشد. نکته دوم آن است که (هرچند هراکلیتوس آن را همگانی معرفی میکند اما) همگان، بصورت بالفعل، قادر به درک آن نیستند. این نکته را در قطعه دوم هم



میبینیم: «پس باید از آنچه همگانی است پیروی کرد، اما هرچند لوگوس همگانی است، بیشتر مردم چنان زندگی میکنند که گویی بینشی ویژه خود دارند» (قطعه ۲). اگر لوگوس بصورت بالفعل، همگانی است و همگان از آن مطلعند پس باید همگان بینش یکسانی داشته باشند، اما بعقیده هراکلیتوس اینگونه نیست و این بدلیل آن است که «بیشتر مردم» شرایط فهم لوگوس را ندارند. در انتهای قطعه اول هراکلیتوس آنچه را که ما بیداری مینامیم در مقایسه با حالتی که در آن امکان فهم لوگوس وجود دارد، خواب میداند. پس درک لوگوس مستلزم نوعی «بیداری» است. مسئله خواب و بیداری در قطعات زیادی بچشم میخورد؛ بعنوان مثال، هراکلیتوس در قطعه ۲۱، بیداری (در معنای روزمره آن) را مساوی با مرگ میدانند یا در قطعه ۲۶ میگوید: ما در خواب با مردگان تماس داریم و در بیداری با خفتگان. در قطعه ۳۴ انسانها را به ناشنویان تشبیه میکند که میشنوند ولی نمیفهمند و آنها را «حاضر و غایب» میخواند و یا در قطعه ۷۳ میگوید که نباید مثل خفتگان عمل کرد یا سخن گفت و نهایتاً در قطعه ۸۹ اشاره میکند که جهان، برای بیداران همگانی است (و نه برای همه انسانها). این مسئله در فرهنگهای مشرق زمین و از جمله در فرهنگ اسلامی ما نیز وجود دارد؛ یعنی اعتقاد به عالمی که برای درک آن نیاز است بیدار شویم و تعبیری مانند «یقظه» و «انتباه» را که در ادبیات دینی ما هست در همین موارد بکار میبریم.^(۲۴)

قطعه آخری که در آن واژه لوگوس بصورت مفرد بکار رفته، قطعه ۵۰ است: «حکمت نه گوش دادن به من، بلکه به لوگوس است و همسخن شدن که همه چیز، یکی است» (قطعه ۵۰). کسانی که اعتقادی به وجود اصل لوگوس در فلسفه هراکلیتوس ندارند، واژه لوگوس در این عبارت و عبارات مشابه را به واژه‌های «کلام»^۱ یا «شرح»^۲ ترجمه کرده‌اند؛ بعنوان مثال، جان برنت^۳ در ترجمه این عبارت آورده است: «حکمت آن است که نه به من بلکه به کلام من گوش فرا دهی...»^(۲۵) او در ترجمه قطعه ۱ نیز آورده است: «هرچند این کلام دائماً صحیح است، اما مردم... از فهم آن ناتوانند»^(۲۶) نکته دیگر آن است که برنت بجای واژه «همیشگی»^۴

۲۰۳

1. word
2. account
3. John Burnet
4. forever



سال هفتم، شماره اول
تابستان ۱۳۹۵
صفحات ۱۸۹-۲۰۷

رضا سلیمان حشمت، سیدمحمدرضا حسینی خامنه؛ لوگوس و حرکت در فلسفه

که اغلب مترجمان در ترجمه این قطعه بکار برده‌اند، عبارت «دائماً صحیح» را استفاده نموده و برای این کار خود دلایلی نیز ذکر کرده است.^(۲۷)

برخی قائلان به نظریه لوگوس همچون چارلز کان^۱ نیز در ترجمه عبارت اول و دوم واژه «شرح» و در ترجمه عبارت ۵۰ از واژه «گزارش»^۲ استفاده نموده‌اند.^(۲۸) واقعیت آن است که اگر منظور از لوگوس را کلام یا شرح خود هراکلیتوس بگیریم، اشکالات و ابهامات زیادی دامنگیر ما خواهد شد. نخست آنکه در قطعه ۵۰، هراکلیتوس گوش دادن به لوگوس را در برابر گوش دادن به خودش قرار داده است. پس اگر لوگوس را بمعنای کلام خود هراکلیتوس بگیریم، این عبارت بیمعنی میشود، زیرا متعلق گوش دادن هیچگاه نه خود شخص بلکه سخن شخص اوست و اگر اینگونه باشد تقابلی که هراکلیتوس از آن سخن گفته، بیمعنا خواهد بود.

دوم آنکه هراکلیتوس در قطعه ۱ میگوید همه چیز مطابق با لوگوس پدید می‌آید و این بسیار بعید بنظر میرسد که کسی ادعا کند همه چیز مطابق سخن او پدید می‌آید، مگر آنکه سخن او ریشه در اصلی داشته باشد که قوام جهان نیز مطابق با همان اصل باشد. در اینصورت نیز سخن به همان اصل بازخواهد گشت و ما به مطلوب خود خواهیم رسید، زیرا به اصلی دست یافته‌ایم که هم منشأ فکر و سخن است و هم منشأ جهان؛ اگرچه این اصل نام دیگری غیر از لوگوس داشته باشد.

سوم آنکه در قطعه دوم، لوگوس امری همگانی معرفی میشود (و اینکه با این حال مردم بصیرت و اندیشه^۳ شخصی خود را دارند، زیرا با توجه به قطعه ۸۹ مردم خوابند). این خیلی بعید است که فیلسوفی معتقد باشد کلام او امری همگانی است و چون (اکثر) مردم مطابق کلام او عمل نمیکنند و آن را نمیفهمند، پس در خواب جهل بسر میبرند.

پس در قطعه ۵۰ چند نکته حائز اهمیت وجود دارد: نکته اول، تضادی است که هراکلیتوس میان گوش دادن به اشخاص جزئی و گوش دادن به لوگوس برقرار میسازد که توضیح آن داده شد. نکته دوم، نوعی بازی زبانی است که با واژه «لوگوس» صورت گرفته است و آن این است که او علاوه بر واژه «لوگوس» از واژه «همولوگئین»^۴ بمعنای «همسخنی» نیز استفاده کرده است. او در این قطعه

1. Charles Kahn
2. report
3. φρόνησις
4. ὁμολογεῖν

«همسخنی» را حاصل گوش سپردن به لوگوس دانسته است. در واقع اگر همگان به لوگوس گوش دهند، هیچ اختلافی میان هیچکس وجود نخواهد داشت و به «همولوگئین» خواهند رسید، پس جز از طریق لوگوس نمیتوانند به توافق و تفاهم دست یابند. نکته سوم آن است که مضمون سخن لوگوس «وحدت عالم» است و این مضمون با خود لوگوس بی تناسب نیست، زیرا میان لوگوس و وحدت عالم ارتباطی وجود دارد. در حقیقت لوگوس صرفاً از ذات و حقیقت خود خبر میدهد و چون ذات لوگوس وحدت و جمع همه اشیاء است در اخبار از خود، از وحدت اجمالی کل عالم خبر داده است. لوگوس در فلسفه هراکلیتوس وظیفه ایجاد وحدت در کثرات را بعهده دارد. نکته آخر، تعریفی است که از حکمت^۱ صورت گرفته است. بعقیده هراکلیتوس حکمت، گوش سپردن به لوگوس است.

قطعات دیگری نیز از هراکلیتوس بر جای مانده که هرچند «لوگوس» در آنها بکار نرفته است، اما بنظر میرسد همگی اشاره بدان دارند؛ بعنوان مثال در قطعه ۱۹ وی میگوید: مردم نه شنیدن میدانند و نه سخن گفتن. از عبارات دیگر میتوان علت آن را دریافت و آن این است که اکثر مردم از لوگوس بی بهره اند. میان شنیدن و سخن گفتن ارتباطی وجود دارد بدین بیان که کسانی که اولی را ندانند، از دومی نیز بی بهره خواهند بود؛ چرا که متعلق شنیدن و سخن گفتن ما هر دو یکی است و آن لوگوس است. ما از لوگوس میشنویم و از لوگوس میگوییم و بتعبیری، این خود لوگوس است که ابتدا خود را در عقل ما و سپس در کلام ما آشکار میسازد.

در قطعه ۴۱ تعریفی از حکمت ارائه میشود و آن فهم و شناخت اندیشه‌یی است که بر همه چیز فرمانرواست (یعنی لوگوس).^(۲۹) در قطعه ۱۱۲ تعریف دیگری از حکمت ارائه میگردد و آن گفتن حقیقت و موافقت با طبیعت است. قسمت اول این تعریف را براساس سخنان هایدگر بخوبی میتوان دریافت. او با تحلیلی که از واژه لوگوس در کتاب وجود و زمان ارائه داده لوگوس را بمعنای «حقیقت» و «صدق» میگیرد و آن را در برابر صدق و حقیقت ارسطویی قرار میدهد.^(۳۰) قسمت دوم این تعریف - یعنی موافقت با طبیعت - نیز بسیار حائز اهمیت است، زیرا میتواند قرابت

۲۰۵

1. σοφόν



سال هفتم، شماره اول
تابستان ۱۳۹۵
صفحات ۱۸۹-۲۰۷

رضا سلیمان حشمت، سیدمحمد رضا حسینی خامنه؛ لوگوس و حرکت در فلسفه

شدیدی میان «لوگوس» و «طبیعت» در نظر هراکلیتوس برقرار سازد و ما را به یکی دانستن این دو ترغیب سازد (بویژه با توجه به قطعات، ۱۰، ۵۴، ۱۱۲ و ۱۲۳).
قطعه ۱۱۴ نیز یکی از قطعاتی است که از مؤیدات نظریه لوگوس است. در این قطعه صحبت از یک «قانون خدایی» بمیان آمده که پرورش دهنده قوانین انسانی است. این قطعه علاوه بر تأیید نظریه لوگوس، مؤید الهی بودن لوگوس و وحدت خدا و لوگوس نیز هست. در ابتدای این قطعه آمده است که هرکس با فهم سخن بگوید باید خود را ملزم به چیزی کند که برای همه مشترک است. در ادامه، تشبیهی صورت میگیرد و آن اینکه نسبت این امر مشترک یا لوگوس به انسان صاحب فهم، همانند نسبت «قانون» به شهر است و به همین دلیل است که هراکلیتوس لوگوس را قانون خدایی نامیده است.

نتیجه گیری

در مجموع میتوان گفت که واژه لوگوس در فلسفه هراکلیتوس از معنای لغوی آن به معنای اصطلاحی منتقل شده است و آن حقیقتی ثابت است که عهده دار هماهنگی، وحدت، ثبات و نظم در عالم میباشد. لوگوس امری جهانشمول، مشترک میان موجودات، الهی و سرمدی است که ضامن وحدت بنیادین اشیاء میباشد. اگر انسانها صرفاً به فهم شخصی خود تکیه کنند، آن را درنمیابند، اما اگر به لوگوس (که امری کلی و مشترک است) گوش بسپارند، همه عالم را بصورت یک کل خواهند یافت.

بنابراین، هرچند فلسفه هراکلیتوس مشحون از کثرت و حرکت بنظر میرسد و عبارات او چنین تصویری را به ذهن متبادر میکند، اما با دقت بیشتر در برخی عبارات وی میتوان دریافت که نوعی وحدت و ثبات حاکم بر تمام این حرکات و کثرات هست و نقل قولهای ارسطو و افلاطون در این زمینه را نمیتوان کاملاً مقرون به صواب دانست. در واقع حرکت نزد هراکلیتوس منافی با ثبات نیست، بلکه ثبات و وحدت لوگوس، حاکم بر کثرت و حرکت اشیاء و اضداد است و همه اشیاء در سیطره آن هستند.

۲۰۶

پی نوشتها:

۱. کهندانی، مهدی، جهانشناسی هراکلیتوس/افسسی، ص ۱.
2. Laertius, Diogenes, *Lives of Eminent Philosophers*, IX, I.



۳. باید توجه داشت که آنچه ما در اینجا اضداد مینامیم، طیف معنایی وسیعتری از «ضد» در معنای منطقی آن دارد و دایره شمول آن اعم از صفاتی چون نقیض، ملکه و عدم ملکه، ضد و یا متضایف نسبت به یکدیگر دارند. در حقیقت ضدیت در اینجا، مترادف تقابل در معنای منطقی آن است.
4. Laertius, Diogenes, *op.cit.*, IX, I.
۵. افلاطون، مجموعه آثار، رساله کراتیلوس، ۴۰۲A.
۶. همان، رساله تتوس، 125el.
۷. ارسطو، *طوبیقا*، ترجمه پرخیده ملکی، A,11.104b22.
۸. همو، *در آسمان*، ترجمه اسماعیل سعادت، گاما 1.298b30.
9. See: Graham, Daniel W., "Heraclitus", *Stanford Encyclopedia of Philosophy*.
10. *Ibid.*
11. *Ibid.*
12. *Ibid.*, p. 6.
13. Burnet, John, *Early Greek Philosophy*, p.108.
۱۴. این زوجیت اضداد و درهم تنیدگی آنها تا حدودی شبیه تصویری است که تائوئیستها از جهان دارند.
۱۵. خراسانی، شرف‌الدین، *نخستین فیلسوفان یونان*، ص ۲۴۰.
۱۶. زیرا لوگوس که نزد هراکلیتوس همان «فوسیس» است دوست دارد خود را پنهان کند (ر.ک: قطعه ۱۲۳).
۱۷. *جهانشناسی هراکلیتوس افسسی*، ص ۱۰۲.
18. Kirk, G.S., & Raven, J.E., *The Presocratic Philosophers*, p. 192.
19. Vincent, M.R., *Vincent's Word Studies on the New Testament*, vol. 2, pp. 25-33.
۲۰. ولوی، علی محمد، «لوگوس؛ بین‌النهرین، هند، ایران، یونان»؛ *مجله علوم انسانی*، ش ۱، ص ۲۴.
۲۱. کلمات انگلیسی "Collect"، "Elect" و امثال آن نیز از همین معنای واژه گرفته شده‌اند. کلمات "dialog"، "lecture" و امثال آنها نیز از معنای چهارم یعنی «کلام» اخذ شده‌اند.
22. See: Burnet, John, *op.cit.*; West, M.I., *Early Greek Philosophy and the Orient*.
23. West, M.I., *op.cit.*, p.125.
۲۴. مسئله‌بی که در قطعه ۲۱ بدان اشاره میشود، یعنی تشبیه زندگی عادی انسانها به مرگ، نیز تعبیری است که در نقل قولی منسوب به حضرت عیسی (ع) «تولد دوباره» نامیده شده و گفته شده است کسی که دو بار متولد نشود، وارد ملکوت آسمانها و زمین نمیگردد. (ابن عربی، *محبی‌الدین*، *تفسیر ابن عربی*، ص ۴۹) و نیز امیرالمؤمنین (ع) میفرماید: «الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا»
25. Burnet, John, *op.cit.*, p. 98.
26. *Ibid.*
27. *Ibid.*, p. 121.
28. Kahn, C., *Art and Thought of Heraclitus*, pp. 97-101, 130.
۲۹. روشن نیست کسانی که منکر لوگوس نزد هراکلیتوسند با قطعاتی از این قبیل چه میکنند.
30. Heidegger, Martin, *Being and Time*, pp. 28-30

منابع فارسی:

۱. ابن عربی، محبی‌الدین، *تفسیر ابن عربی*، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۲۲ق.
۲. ارسطو، *در آسمان*، ترجمه اسماعیل سعادت، تهران، نشر هرمس، ۱۳۸۰.
۳. _____، *طوبیقا*، ترجمه پرخیده ملکی، اهواز، دانشگاه شهید چمران، ۱۳۷۸.



۴. افلاطون، مجموعه آثار، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۸۴.
۵. خراسانی، شرف‌الدین، نخستین فیلسوفان یونان، تهران، شرکت سهامی کتابهای حیبی، چ ۲، ۱۳۵۷.
۶. کهندانی، مهدی، جهان‌شناسی هراکلیتوس افسسی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۹.
۷. ولوی، علی محمد، «لوگوس؛ بین‌النهرین، هند، ایران، یونان»، مجله علوم انسانی، دانشگاه الزهراء، ش ۱، تابستان ۱۳۶۸.

منابع انگلیسی:

1. Burnet, John, *Early Greek Philosophy*, London: A & C Black, 1920.
2. Grahan, Daniel W., "Heraclitus", *Stanford Encyclopedia of Philosophy*, retrieved from: <http://plato.Stanford.edu/entries/Heraclitus>.
3. Heidegger, Martin, *Being and Time*, State University of New York, New York, 1927.
4. Kahn C., *Art and thought of Heraclitus*, Cambridge, Cambridge University Press, 1979.
5. Kirk, G. S., & Raven, J.E., *The Presocratic Philosophers*, Cambridge University Press, London, 1957.
6. Laertius, Diogenes, *Lives of Eminent Philosophers*, R.D., Hicks, Cambridge, Harvard University Press, 1972 (First published 1925).
7. Vincent, M.R., *Vincent's Word Studies on the New Testament*, Hendrickson Publishers, Massachusetts, vol.2, 1984.
8. West, M.L., *Early Greek Philosophy and the Orient*, New York, Oxford, Oxford University Press, 2002.